



## \* ظلم په رعیت \* \*

روزی پادشاهی در قصر خود نشسته بود که از بیرون قصر صدای سیب فروشی را شنید که فریاد میزد: "سیب بخرید! سیب خوشمزه دارم."

حاکم بیرون را نگاه کرد و دید که مرد دهاتی، محصول باغش را بار الاغی نموده و روانه بازار است.

حاکم میل و هوس سیب کرد و به وزیر دربارش گفت: ۵ سکه طلا از خزانه بردار و برایم سیب بیاور!

وزیر ۵ سکه را از خزانه برداشت و به دستیارش گفت: این ۴ سکه طلا را بگیر و سیب بخر!

دستیار وزیر فرمانده قصر را صدا زد و گفت: این ۳ سکه طلا را بگیر و سیب بخر!

فرمانده قصر افسردروازه قصر را صدا زد و گفت: این ۲ سکه طلا را بگیر و سیب بخر!

افسر سرباز را صدا کرد و گفت: سرباز این ۱ سکه طلا را بگیر و سیب بخر!

سرباز دنبال مرد دست فروش رفته و یقه اش را گرفت و گفت: آهای مرد دهاتی! چرا اینقدر سرو صدا می کنی؟ خبر نداری که اینجا قصر حاکم است و با صدای گوش خراشت خواب جناب حاکم را آشفته کرده ای. اکنون به من دستور داده تا تو را زندانی کنم.

مرد باغدار به پاهای سرباز قصر افتاد و گفت: اشتباه کردم قربان!!! من فقط سیب می فروشم، هر ۱۰ عدد سیب یک سکه طلا. این بار الاغ حاصل یک سال زحمت من است، این را بگیر، ولی از خیر زندانی کردن من بگذر.

سرباز نصف بار سیب را برای خودش برداشت و نصف دیگر را برای افسر برده و گفت: این هم این سیب ها با ۱ سکه طلا.

افسر نیمی از آن سیب ها را به فرمانده قصر داده، گفت: این سیب ها به قیمت ۲ سکه طلا!

فرمانده نیمی از سیب ها را برای خود برداشت و نیمی را به دستیار وزیر داد و گفت: این سیب ها به قیمت ۳ سکه طلا!

دستیار وزیر، نیمی از سیب ها را برداشت، نزد وزیر رفته و گفت: این سیب ها به قیمت ۴ سکه طلا!

وزیر نیمی از سیب ها را برای خود برداشت و بدین ترتیب تنها پنج عدد سیب باقی ماند و نزد حاکم رفت و گفت: این هم ۵ عدد سیب به ارزش ۵ سکه طلا!

حاکم پیش خود فکر کرده و پنداشت که مردم واقعا در قلمرو تحت حاکمیت او پولدار و مرفه هستند.



### به سوالات زیر پاسخ دهید.

۱- مرد کشاورز چه تعداد سیب برای فروش داشت؟

۲- دستیار وزیر چه تعداد سیب برای خود برداشت؟

۳- یک ضرب المثل که برای این داستان به ذهنتان می رسد بیان کنید؟

۴- با پولی که پادشاه داده بود چه مقدار سیب می شد خرید؟